

# نجیب محفوظ و تأملی تازه بر تاریخ مصر

الکساندر لی

نجیب محفوظ، رمان‌نویس برجسته‌ی مصری، تحت تأثیر اندیشه‌های هانری برگسون، فیلسوف فرانسوی، به درک تازه‌ای از زمان تاریخی و نسبت آن با اخلاق دست یافت. محفوظ در رمان‌های خود، این درک روادارانه از زمان و اخلاق را در نگاه تازه‌اش به تاریخ مصر بازتاب می‌دهد.

نجیب محفوظ در همه‌ی سال‌های زندگی‌اش احساس می‌کرد در میان بی‌زمانی گذشته‌ی باستانی مصر و آشوب‌های تاریخ اخیر این کشور اسیر شده است. از همان سال‌های کودکی، این را در خود احساس می‌کرد. کودکی او که در خانواده‌ای مسلمان و در یکی از قدیمی‌ترین محله‌های قاهره گذشته بود، هم با الزامات و تعهدات مذهب شکل گرفته بود و هم تحت شعاع میراث گذشته قرار داشت. سال‌های کودکی‌اش را عمدتاً به خواندن قرآن گذراند؛ در کوچه‌های محله‌ی الجمیلیه بازی می‌کرد که فاصله‌ی چندانی با قلعه‌ی صلاح‌الدین ایوبی نداشت؛ و یا با مادرش به تماشای اهرام می‌رفت. انگار از گذر زمان در امان بود، ولی در عین حال احساس می‌کرد که مصر دارد تغییر می‌کند و پوست می‌اندازد. از چهل سال پیش از آن، مصر شاهد روندی سریع در جهت مدرنیزاسیون اجتماعی و اقتصادی بود. توسعه‌ی صنعتی با سرمایه‌گذاری‌های خارجی پیش می‌رفت، راه‌ها و جاده‌ها و راه‌آهن‌های جدید ساخته شده بود، در مسائل آموزشی اصلاحاتی صورت گرفته بود، و عقل‌گرایی علمی جایگاه در خور خود را یافته بود. تغییرات سیاسی نیز در فضا احساس می‌شد. مصر، دست کم روی کاغذ، تحت حمایت بریتانیا بود، ناسیونالیسم لیبرالی نیز در حال پیشرفت بود، و میل جامعه به استقلال آن قدر بالا گرفته بود که به انقلابی خشونت‌بار منجر شد. محفوظ در آن سال هشت ساله بود.

## زمان و اخلاق

محفوظ در سال‌های جوانی، از تنش‌هایی که میان ثبات دائمی و تغییر، دین و تجدد، و ناسیونالیسم و فضای باز سیاسی وجود داشت، مدام در عذاب بود. اما در سال‌هایی که در دانشگاه قاهره درس می‌خواند، به آثار هانری برگسون (۱۹۴۱-۱۸۵۹)، فیلسوف فرانسوی، برخورد و احساس کرد کلید معما را یافته است. دو جنبه از اندیشه‌ی برگسون توجه او را به خود جلب کرد. نکته‌ی اول برداشت برگسون از زمان بود. به اعتقاد ریاضی‌دانان، زمان از بی‌نهایت واحد همگن به نام لحظه تشکیل شده است. با این که هر یک از این لحظات کاملاً از لحظات دیگر مستقل است، هر یک کاملاً به دیگری شباهت دارد. اما برگسون معتقد بود چنین تصویری از زمان غلط است. انسان

زمان را به این صورت درک نمی‌کند. از نظر او، ما از وجود خودمان آگاهی داریم، تنها به این دلیل که می‌توانیم تغییر را درک کنیم؛ و دلیل آن که می‌توانیم تغییر را درک کنیم این است که هر لحظه به لحظه‌ی بعدی متصل، هر چند با آن متفاوت، است. به این ترتیب، زمانی که هر شخص تجربه می‌کند (که برگسون اسم آن را «مدت» (duration) گذاشته بود) نه تنها ناهمگن بلکه مدام در حال تغییر است؛ به حافظه‌ی شخص وابسته است و به کلی غیرقابل پیش‌بینی است. به این ترتیب، «مدت» هر شخص یا زمانی که او تجربه می‌کند بخشی کوچک اما منحصر به فرد از پیوستار گسترده‌ی «مدت» بشری است.

نکته‌ی دوم برداشت برگسون از ادراک و اخلاق بود. برگسون معتقد به دو نوع متفاوت از ادراک بود. یکی «عقل» بود که از طریق آن «زمان ریاضی» را درک می‌کنیم. با این قوه، تنها می‌توان امور تغییرناپذیر و گسسته را درک کرد. قوه‌ی عقل زمان را به صورت سلسله‌ای متشکل از لحظات گسسته و نامتصل درک می‌کند. از دل این ادراک عقلانی، یک «اخلاق بسته» بیرون می‌آید، اخلاقی ایستا و ساکن و محدود به چارچوب قانون و قاعده، اخلاقی که تقدم و اولویت را به «همبستگی اجتماعی» می‌دهد، و به همین دلیل دیگران را نفی می‌کند و در پی جنگ و مقابله است، اخلاقی که خدایان را مستقر می‌کند تا اسباب تبعیت و سرسپردگی به قواعد جزمی خود را فراهم کند. نوع دوم ادراک «شهود» است که برای درک «مدت» به آن نیاز داریم. شهود تمایز نمی‌گذارد، بلکه در امور، کلیت و تمامیت را می‌بیند. از دل شهود، یک «اخلاق باز» بیرون می‌آید که خلاق و گسترده است؛ بر هیچ آموزه‌ی قطعی پافشاری نمی‌کند؛ جهان‌شمول و صلح‌طلب است؛ رمزآمیز است و نه جزم‌اندیش.

محفوظ در اولین رمان خود، **بازی سرنوشت‌ها** (۱۹۳۹)، ایده‌ی «مدت» برگسون را با تاریخ مصر ترکیب می‌کند تا بی‌زمانی آثار باستانی مصر را با گذر زمان تجربه‌شده آشتی دهد. قصه در دوران خوفو (۲۵۶۶ پیش از میلاد)، دومین فرعون از دودمان چهارم فرعون‌های مصر باستان، می‌گذرد. خوفو قصد دارد تا اراده‌ی خود را بر ابدیت تحمیل کند. او پیش از آن، ساخت «هرم بزرگ» را شروع کرده بود تا هم مکان اقامت او باشد و هم بنایی برای همه‌ی اعصار. او که پسران زیادی داشت، معتقد بود سلطنت او بی‌جانشین نخواهد ماند. اما یک روز، پیشگویی پیش‌بینی می‌کند که هیچ‌یک از فرزندان خوفو پس از او بر تخت سلطنت نخواهند نشست. در عوض، فرزند کاهن اعظم رع (کاهن بزرگ خدای رع در مصر باستان) که همان روز به دنیا آمده بود، بر تخت پادشاهی خواهد نشست. خوفو برای خنثی کردن این پیشگویی، بلافاصله بر آن می‌شود تا نوزاد کذایی را که نامش جدف (یا جدفرع) بود به قتل برساند. اما کاهن اعظم از این تصمیم مطلع شده بود و فرزندش را، پیش از آن که فرعون از راه برسد، به جایی امن فرستاده بود. خوفو که از این ماجرا بی‌خبر بود، فرزند یکی از مستخدمان را که گمان می‌کرد پسر کاهن اعظم است به قتل می‌رساند. جدف که هویت راستین خود را پنهان نگاه داشته بود، نزد بازرس هرم زندگی می‌کند و به سربازی دلاور و ورزیده بدل می‌شود، و پس از آن که جان ولی عهد را نجات می‌دهد، به مقام فرماندهی گارد سلطنتی دست می‌یابد. بعدها ولی عهد خائن را، که علیه فرعون کودتایی ترتیب داده، به قتل می‌رساند و سلطنت فرعون را از سقوط نجات می‌دهد. خوفو برای تقدیر از جدف، مقام ولی عهدی را به او می‌سپارد. اما خود در بستر مرگ حقیقت

را در می‌یابد، می‌فهمد که ناخواسته آن پیشگویی را متحقق کرده است. بقایای مادی و فیزیکی سلطنت او برای همیشه باقی خواهد ماند، اما می‌بیند که زندگی او مدام در حال تغییر و گذار است.

## میان گذشته و آینده

این که تغییر بخشی ناگزیر از زندگی بشر است به این معنا نیست که باید تجدد را با آغوش باز پذیرفت. محفوظ در ابتدا با گرایش‌های **حزب وفد** همدلی داشت، ولی بعدها منتقد ناسیونالیسم لیبرالی شد. در **جنگ تبای** (۱۹۴۳)، از اندیشه‌های برگسون درباره‌ی اخلاق و نیز تاریخ مصر باستان سود جست تا خطرات تفکر ناسیونالیسم لیبرالی را نشان دهد. داستان این کتاب که در قرن شانزدهم قبل از میلاد می‌گذرد، ماجرای مبارزه‌ی مصریان در مقابل هسیکوس‌های «سفیدپوست» را ترسیم می‌کند، که بیش از یک قرن بر شمال کشور حکومت می‌کردند. پس از سال‌ها جنگ خونین، در نهایت فرعون اهمسه کشور را از چنگ مستبدان بیگانه آزاد می‌کند. اما این پیروزی برای شوم و ناخجسته است. در جریان نبرد، عاشق شاه‌دخت هسیکوس، آمریدیس، می‌شود ولی آن‌ها نمی‌توانند با هم بمانند. فرعون اهمسه که به ناسیونالیسم مصری متعهد بود باید او را فراموش می‌کرد. مدتی با یکدیگر نامه‌نگاری می‌کنند، اما فرعون در می‌یابد که آمریدیس او را «پیگمه» ای بیش نمی‌داند (پیگمه‌ها به نژادی گفته می‌شود که میانگین قد آنان به شکلی غیرعادی کوتاه است. در نوشته‌های هومر و اساطیر یونانی، از این واژه برای نامیدن مردمان مصر و آفریقا استفاده می‌شد). نتیجه‌ای که برای محفوظ از این داستان بر می‌آید روشن است: حتی اگر مصر بتواند بریتانیا را از کشور بیرون براند، «اخلاق بسته» که ایده‌ی ناسیونالیسم بر آن استوار است دیگر قابل تحقق و اجرا نیست.

محفوظ در گذشته‌ای تغییرناپذیر و ابدی پناه نگرفت. تاریخ مصر نباید به پناهگاه و مأوایی بدل شود. از نظر او، جزم‌های مذهبی و متحجرانه‌ی اخوان‌المسلمین (که در ۱۹۲۸ تأسیس شد) همان قدر بازتاب «اخلاق بسته» ی برگسون بود که ناسیونالیسم لیبرالی که با آن مقابله می‌کرد. این نکته در **خان الخلیلی** (۱۹۴۵) بازتاب یافته است. داستان این کتاب که در اواسط جنگ جهانی دوم می‌گذرد، ماجرای خانواده‌ای اهل قاهره است که از محله‌ی مدرن السکاکانی به محله‌ی مذهبی خان الخلیلی می‌روند. با این که فکر می‌کنند مسجد الحسین آن‌ها را از بمب‌های آلمانی‌ها در امان می‌دارد، اما آن‌جا نیز از گزند روزگار در امان نیستند. پسر کوچکشان بر اثر سل در می‌گذرد. پسر دیگر به این نکته پی می‌برد که دین غیرقابل انعطافی که این قدر عاشقش بود همان قدر شکننده است که مدرنیته‌ی عقلانی‌ای که از آن بیزار بود.

محفوظ، تحت تأثیر آثار برگسون، به این باور رسید که بهترین راه برای آینده‌ی مصر این است که به کمک «اخلاق باز» به توازن میان گذشته و حال دست یابد. آن طور که در آن که در **دل حقیقت زندگی می‌کند** (۱۹۸۵) - که پژوهشی تاریخی به صورت داستانی تخیلی است - ترسیم می‌کند، عقل باید مطیع شهود بشود؛ خاطرات گذشته باید

تغییری را در آینده برانگیزند؛ مذهب جزمی و قانونمدار باید به عرفان و رازوری منجر شود؛ و ناسیونالیسم باید به یک جهان‌میهنی رو به آینده ختم شود.

## در پیشگاه آسمان

در همان زمان که مصر به استقلال رسید، محفوظ متوجه شد که استقلال واقعی به دست نمی‌آید مگر آن که چیزی قربانی شود. در **سه‌گانه‌ی قاهره** (۱۹۵۷-۱۹۵۶)، که روایتی بی‌نظیر از زندگی یک خانواده‌ی مصری در حدفاصل سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۴ است، نشان می‌دهد که چطور پدر و مادر خانواده با از دست دادن پسرشان، فهمی، که برای پیروزی انقلاب ۱۹۱۹ از سوسیالیسم اسلامی دفاع می‌کرد، نابود می‌شوند. اما، همان‌طور که برگسون توصیه کرده بود، با به کار بردن شهود به جای عقل می‌توان این ماجرا را در جایگاه درست تاریخی خود قرار داد. مرگ هر فرد تراژیک و تلخ است اما می‌توان آن را قربانی‌ای دانست در جهت از میان برداشتن تراژدی‌های گسترده‌تر و عمیق‌تر زندگی مدرن، و پیشبرد و توسعه‌ی جامعه‌ی بشری.

محفوظ در پرتو همین نگاه بود که، در سال‌های پایانی عمرش، تاریخ سیاسی مصر را مورد نقد و قضاوت قرار داد. در **در پیشگاه آسمان** (۱۹۸۳) حاکمان مصر از منس تا انور سادات مورد بازجویی قرار می‌گیرند و جایگاهی در بهشت، برزخ، یا دوزخ برایشان تعیین می‌شود. کسانی مانند توتمس سوم (۲۵-۱۴۸۱ قبل از میلاد) که تجسم «اخلاق باز» بود و مردم کشورش را با جهان‌بینی خلاقانه‌ی خود غنی کرد، به بهشت راه می‌یابند. کسانی مانند جمال عبدالناصر (۱۹۷۰-۱۹۱۸) که «اخلاق بسته» را در پیش گرفته بود، منافع شخصی خود را فراتر از خیر و سعادت عموم مردم قرار داده بود، و کشور را اسیر جنگ کرده بود، مستقیماً ره‌سپار جهنم می‌شوند. آن‌هایی هم که نیت خوبی داشتند اما مغلوب شرایط و حوادث روزگار شدند به برزخ می‌روند.

حالا که مصر دوباره در میانه‌ی بنیادگرایی متصلب اسلامی اخوان‌المسلمین و ناسیونالیسم سکولار چندپاره شده است، باید این سؤال را پرسید که تاریخ چه جایگاهی را برای رئیس‌جمهور کنونی کشور، عبدالفتاح سیسی، در نظر خواهد گرفت.

برگردان: مینا یوسفی

---

الکساندر لی نویسنده و مورخ سیاسی و فرهنگی بریتانیایی است. آن‌چه خواندید برگردان این نوشته‌ی اوست:

Alexander Lee, 'Portrait of the Author as a Historian: Naguib Mahfouz,' *History Today*, 1 January 2017.